

## ابعاد نحوی و معناشناختی فعل وجهی «بایستن» در تاریخ بیهقی

مونا ولی پور\*

### چکیده

تحلیل نحوی و معنایی فعل‌های وجهی، به‌ویژه فعل وجهی «بایستن»، به دلیل وضعیت خاص تصریفی، نحوی و معنایی آن، از بحث‌های چالش‌برانگیز در مطالعات دستوری زبان فارسی بوده است. این مطالعات عمدتاً بر کاربردهای این فعل در فارسی معاصر متمرکز بوده، کمتر به بررسی تاریخی در این زمینه پرداخته شده است. پژوهش حاضر، با اتکا به شواهد مستخرج از تاریخ بیهقی (۱۱۱۴ مورد)، بر آن است و ویژگی‌های نحوی و معنایی این فعل را که عمدتاً محل مناقشه‌اند، بررسی کند. در این نوشتار، ابتدا با اشاره به ویژگی‌های این فعل از منظر تصریف‌پذیری، وضعیت این فعل را از نظر زمان دستوری، دلالت‌های زمانی و تمایز میان صورت‌های مختلف ماضی و همچنین صورت‌های مضارع مشخص کرده‌ایم. در ادامه، نشان داده‌ایم در ظرفیت این فعل، یا یک گروه اسمی (در نقش فاعل) وجود دارد یا یک بند متممی. در حالت اخیر، دو فرضیه را درباره فاعل «بایستن» مطرح و بررسی کرده‌ایم: یکی، در نظر گرفتن خود بند متممی به‌عنوان فاعل و دیگری، پوچ‌واژه پنهان. بدین ترتیب نشان داده‌ایم تک‌صیغه‌ای بودن این فعل، متأثر از ماهیت نحوی و معنایی فاعل است و ربطی به تغییرات این فعل طی فرایند دستوری‌شدگی ندارد. در ادامه، مشخص شد بندهای ناخودایستا (مصدرهای مرتخّم) فاعل نحوی ندارند و آنچه در بعضی پژوهش‌ها با عنوان فاعل «را» بی‌مطرح شده، در حقیقت یک گروه اسمی است که نقش نحوی آن، متمم اختیاری فعل «بایستن» و نقش معنایی آن، بهره‌ور است. این گروه اسمی، اساساً مستقل از بند متممی است. در همین زمینه، مشخص شد برخلاف تحلیل داور، وجهیت در بندهای ناخودایستا ممکن است کنشگر محور نیز باشد و دست کم براساس داده‌های تاریخ بیهقی نمی‌توان حرکت از وجهیت کنش محور به وجهیت کنشگر محور را مصداقی از

فرایند دستوری‌شدگی دانست. در انتها، بررسی معنایی فعل «بایستن» در تأیید تحلیل‌های پیشین در این زمینه، نشان داد تمام کاربردهای این فعل در تاریخ بیهقی، از نوع وجهیت غیر معرفتی هستند.

**کلیدواژه:** بایستن، فعل وجهی، تاریخ بیهقی، وجهیت معرفتی، پوچ‌واژه، دستوری‌شدگی.

## مقدمه

فعل «بایستن» مانند برخی دیگر از فعل‌های وجهی<sup>۱</sup> مثل «شدن» و «توانستن»، هم از لحاظ معنایی و هم دستوری، ویژگی‌هایی منحصر به فرد دارد که رفتار نحوی و معنایی آن را از سایر افعال جدا می‌کند. این واژه از جنبه‌هایی متنوع محل مناقشه است؛ به طوری که بسیاری از پژوهشگران بر سر ویژگی‌های این واژه در فارسی معاصر نیز اتفاق نظر ندارند. برای مثال، مقوله دستوری این واژه (فعل یا قید بودن آن) و در صورت فعل دانستن آن، تعیین نوع آن (اینکه فعل کمکی است یا اصلی)، تعیین دلالت زمانی صورت‌های ماضی و مضارع این فعل، جایگاه و نقش آن و بند بعد از آن، وضعیت فاعل، میزان دستوری‌شدگی<sup>۲</sup> آن و... از جمله موضوعاتی هستند که در زمینه کاربرد این واژه در فارسی امروز، محل اختلاف‌اند.

اما بررسی تحولات این فعل، با نگاهی در زمانی یا تاریخی، کمتر محل توجه بوده است. به نظر می‌رسد بررسی کاربردهای این فعل در دوره‌های مختلف تاریخی، با اتکا به پیکره متون به‌جامانده از این دوره‌ها و در نهایت، مطالعه سیر تطور و تحول آن، ضمن دستاوردهایی که برای شناخت تاریخ تحولات زبان فارسی خواهد داشت، می‌تواند تنوع نحوی و معناشناختی این واژه را در فارسی امروز تبیین کند و پرتوی تازه به این پژوهش‌ها بیفکند.

برای دستیابی به چنین هدفی، در پژوهش حاضر، همه کاربردهای فعل «بایستن» در تاریخ بیهقی استخراج و طبقه‌بندی شده تا توصیف و تحلیل ویژگی‌های نحوی و

1. modal verbs  
2. grammaticalization

معنایی این فعل با اتکا به این پیکره، صورت پذیرد. هویداست که این پژوهش، بخش کوچکی از مطالعات در زمانی درباره این فعل را پوشش می‌دهد و دست یافتن به نمایی دقیق از تحولات این فعل، مستلزم گردآوری و بررسی پیکره‌ای متنوع از تمام دوره‌ها و در نظر گرفتن ملاحظات جغرافیایی، سبکی، گونه‌ای و... است.

### پیشینه پژوهش

پیشینه مطالعات مربوط به کاربردهای فعل «بایستن» در فارسی امروز قابل توجه است. باطنی (۱۳۵۳) حوزه معنایی استعمال صورت «باید» را در فارسی امروز، به سه دسته احتمال، شایستگی و اجبار تقسیم می‌کند و با برشمردن مثال‌هایی از هر کدام، استعمال «باید» در معنای احتمال را با مصدر مرخم ناممکن می‌داند. به عقیده وی، این ساخت، بیانگر نوعی ضرورت عمومی است. اخلاقی (۱۳۸۶) در پژوهشی دقیق و پیکره‌بنیاد، به بررسی سه فعل وجهی «بایستن»، «شدن» و «توانستن» پرداخته و به تفکیک، معانی وجهی آن‌ها را در فارسی امروز براساس تقسیم‌بندی پالمر<sup>۱</sup> (۱۹۷۴) مشخص کرده است. عموزاده و رضایی (۱۳۸۹) نیز در پی بررسی ابعاد معنی‌شناختی «باید» در فارسی امروز، کاربردهای آن را براساس پیکره‌ای در دو دسته کلان «وجهیت گوینده‌محور<sup>۲</sup> یا معرفتی<sup>۳</sup>» و «وجهیت کنشگر‌محور<sup>۴</sup> یا ریشه‌ای<sup>۵</sup>» بررسی کرده‌اند. آن‌ها ضمن اشاره به بسامد کم استعمال «باید» در معنای وجهیت معرفتی در فارسی امروز، این پدیده را هم‌راستا با تحلیل‌های در زمانی دانسته و به نوظهور بودن این نوع وجهیت نسبت به وجهیت ریشه‌ای اشاره کرده‌اند. در پژوهش حاضر، با توجه به داده‌های مستخرج از تاریخ بیهقی، بود و نبود استعمال «بایستن» در معنای وجهیت معرفتی را خواهیم سنجید. نقی‌زاده و همکاران (۱۳۹۰) نیز تشکیل وجهیت معرفتی از

- 
1. Palmer
  2. speaker-oriented modality
  3. epistemic
  4. agent-oriented
  5. root

رهگذر وجهیت ریشه‌ای را محصول فرایند ذهنی‌شدگی<sup>۱</sup> در زبان دانسته‌اند. لبافان‌خوش و درزی (۱۳۹۳) در چارچوب دستور زایشی<sup>۲</sup>، به بررسی جایگاه نحوی «باید» و «شاید» در فارسی امروز پرداخته‌اند. متولیان (۱۳۹۵) نیز در همین چارچوب، «بایستن» و «شدن» در زبان فارسی را از نظر نحوی بررسی کرده و آن‌ها را دارای ساخت ارتقایی<sup>۳</sup> دانسته است.

اما پژوهش‌هایی که به بررسی کاربردهای فعل «بایستن» در دوره‌های تاریخی زبان فارسی پرداخته باشند، بسیار معدودند. ناتل خانلری (۱۳۶۵) به دو صورت صرفی فعل «بایستن» در دوره نخستین فارسی دری اشاره کرده است: یکی، صورتی که مانند فعل تام به صیغه‌های مختلف صرف می‌شود و مثال‌های بسیار معدودی از آن در دست است و دیگری، صورت ناقص فعل که فقط سوم شخص مفرد دارد. وی این صورت را فاقد فاعل دانسته است. به گفته او این فعل یا بیانگر لزوم مطلق است که به شخصی نسبت داده نمی‌شود یا اینکه به اسمی در نقش مفعول منسوب می‌شود یا با ضمیر مفعولی پیوسته یا جدا به کار می‌رود. در پژوهش حاضر، وضعیت فاعل فعل «بایستن» را بررسی خواهیم کرد و مشخص می‌کنیم آنچه ناتل خانلری آن را مفعول دانسته، چه نقشی در جمله داراست. به اعتقاد وی صورت‌های ماضی فعل «بایستن» بیانگر لزوم در زمان گذشته‌اند. همچنین در اثری دیگر (۱۳۷۷: ۳۰۵ و ۳۰۶) متذکر شده این تمایز در فارسی امروز هم باید رعایت شود.

در این نوشتار، ضمن بررسی دلالت‌های زمانی صورت‌های مختلف فعل ماضی و مضارع «بایستن» نشان می‌دهیم این تمایز تا چه حد وجود داشته است و آیا می‌توان در فارسی امروز ردّ پای از این تمایزها جست یا خیر. فرشیدورد (۱۳۵۰: ۵۰۶؛ ۱۳۷۵: ۹۲-۹۳؛ ۱۳۸۳: ۳۵۲) معتقد است مسندآلیه فعل «بایستن» ممکن است یک مصدر

1. subjectification
2. generative grammar
3. raising

کوتاه (مرخّم) یا یک جمله‌واره باشد که تا حدودی با نتایج این پژوهش دربارهٔ وضعیت فاعل این فعل، همسویی دارد.

داوری (۱۳۹۴) در پژوهشی پیکره‌بنیاد تلاش کرده است سیر تحوّل فعل «بایستن» را از فارسی میانه تا امروز بررسی کند. وی در توصیف پیکره‌اش آن را متشکّل از متون داستانی فارسی امروز و متون به‌جامانده از دوره‌های پیشین زبان فارسی (شامل فارسی میانه و فارسی نو از قرن چهار تا هفت) و گفتار روزمرهٔ گویشوران فارسی امروز دانسته است. متأسفانه وی به حدود و ثغور پیکره‌اش و اینکه اساساً چه منابعی در پیکره موجود است و این منابع بر چه اساسی گزینش شده‌اند و چرا در بررسی در زمانی از فارسی میانه تا فارسی امروز، فاصلهٔ قرن هفت تا فارسی امروز خالی است، هیچ اشاره‌ای نکرده و علاوه بر آن، در اشاره به داده‌های فارسی دری، از منابع دست‌اول استفاده نکرده است. این پژوهشگر بر آن بوده تا با تکیه بر معیارهای بین‌زبانی فرایند دستوری‌شدگی و معین‌شدگی<sup>۱</sup>، وضعیت این فعل را نیز از این نظر بررسی کند؛ اما بعضاً شواهدی که برای اثبات دستوری‌شدگی فعل «بایستن» ذکر می‌کند، نادرست است. برای مثال، وی کاربردهای فعل «بایستن» با مصدر مرخّم در فارسی دری را صرفاً کنش‌محور دانسته، تک‌صیغه‌ای بودن این فعل را محصول فرایند دستوری‌شدگی می‌داند. متعاقباً به نقد بعضی از این استدلال‌ها می‌پردازیم.

## روش پژوهش

تمامی کاربردهای فعل «بایستن»، از تاریخ بیهقی به تصحیح علی‌اکبر فیاض (۱۳۷۵) استخراج شده است. این فعل ۱۱۱۴ بار در این کتاب به کار رفته است. در زمینهٔ هدف پژوهش، این داده‌ها براساس چند ملاک طبقه‌بندی شده‌اند که عبارت‌اند از: زمان دستوری<sup>۲</sup> فعل «بایستن»، دلالت‌های زمانی هر کدام (زمان واقعی)<sup>۳</sup>،

---

1. auxiliiation  
2. tense  
3. time

صورت‌های مختلف مضارع و صورت‌های مختلف ماضی، ظرفیت فعل «بایستن»، نوع بند متممی (ناخودایستا<sup>۱</sup> و خودایستا<sup>۲</sup>)، نوع فعل در بندهای خودایستا، وضعیت فاعل فعل «بایستن»، وضعیت فاعل بند متممی و در نهایت، ویژگی‌های معنایی (از نظر دلالت به وجهیت معرفتی یا غیرمعرفتی). با استفاده از نتایج برآمده از طبقه‌بندی داده‌ها، ویژگی‌های صرفی-نحوی و ویژگی‌های معنایی فعل «بایستن» بررسی شده و علاوه بر آن، بعضی از دستاوردهای محققان پیشین در این زمینه به نقد گذاشته شده است.

### ویژگی‌های صرفی - نحوی<sup>۳</sup>

همان‌طور که گفتیم بسیاری از ویژگی‌های فعل «بایستن» حتی در فارسی امروز محل مناقشه است. بعضی از پژوهشگران، این فعل را فعل کمکی / معین (باطنی، ۱۳۵۳؛ طالقانی، ۲۰۰۸؛ توانگر و عموزاده، ۲۰۰۸؛ لبافان‌خوش و درزی، ۱۳۹۳؛ داوری، ۱۳۹۴) یا شبه‌معین (صادقی و ارژنگ، ۱۳۵۸؛ فرشیدورد، ۱۳۸۲، ۱۳۸۳؛ احمدی‌گیوی، ۱۳۸۴) دانسته‌اند. به‌جز داوری (۱۳۹۴)، بقیه استدلالی را برای تلقی این فعل به‌عنوان فعل کمکی ذکر نکرده‌اند. به نظر می‌رسد علی‌رغم اینکه این فعل در روند دستوری‌شدگی قرار دارد، حتی در فارسی امروز هم نمی‌توان آن را یک فعل کمکی تمام‌عیار دانست. این ادعا با نشان دادن رفتارهای نحوی بسیار متفاوت این فعل

1. non-finite

2. finite

۳. منظور از ویژگی‌های صرفی نحوی در این بخش، اصطلاح تخصصی morphosyntactic features نیست. منظور از این اصطلاح، مشخصه‌هایی مانند زمان دستوری، نمود، شخص، شمار و حالت است که در بعضی از زبان‌ها بیانگر ویژگی‌های نحوی‌ای هستند که در صرف بروز می‌یابند. این ویژگی‌ها عمدتاً توسط وندهای تصریفی نشان داده می‌شوند و ملتقای صرف و نحوند. منظور از این عنوان در این بخش، ویژگی‌های صرفی و نحوی فعل «بایستن» به‌طور کلی است که بعضی از مشخصه‌های صرفی نحوی، مانند شخص، شمار و زمان دستوری را نیز دربر می‌گیرد.

با سایر فعل‌های کمکی تثبیت شده در فارسی امروز، قابل بررسی و اثبات است (برای تحلیلی مشابه، نک: انوشه، ۱۳۹۴ و محمدابراهیمی و مجیدی، ۱۳۹۸). این موضوع از دامنه پژوهش حاضر خارج است؛ اما به هر حال، با توجه به مشخصه‌های صرفی نحوی و رفتارهای نحوی فعل «بایستن» براساس شواهد تاریخ بیهقی، این فعل را دست‌کم در آن دوره نمی‌توان یک فعل کمکی تلقی کرد و به همین دلیل در ادامه، به بررسی ویژگی‌های این فعل به‌عنوان فعل اصلی پرداخته خواهد شد.

### شخص و شمار

از نظر شخص و شمار، تمام کاربردهای فعل «بایستن» در پیکره، به صیغه سوم‌شخص مفرد است. به همین دلیل، بعضی از دستورنویسان به این فعل، اطلاق «ناقص» یا «غیرشخصی» کرده‌اند (ناتل‌خانلری، ۱۳۶۵؛ صادقی و ارژنگ، ۱۳۵۸، طیب‌زاده، ۱۳۸۶؛ واحدی لنگرودی و نجفیان، ۱۳۸۲).<sup>۱</sup> بعضی تک‌صیغه‌ای بودن این فعل را ناشی از طی فرایند دستوری‌شدگی دانسته‌اند (داوری، ۱۳۹۴) که به بررسی آن می‌پردازیم.

### زمان دستوری

کاربردهای فعل «بایستن» در تاریخ بیهقی، به‌صورت زمان‌های دستوری مضارع و ماضی است. بسامد مضارع، بسیار بیشتر از ماضی است؛ به‌طوری‌که از ۱۱۱۴ باری که این فعل در تاریخ بیهقی به کار رفته، ۱۰۳۲ بار به‌صورت مضارع و تنها ۸۲ بار به‌صورت ماضی آمده است. صورت‌های مضارع عبارت‌اند از: «باید/نباید»، «بباید»، «می‌باید/نمی‌باید» و «می‌باید». ماضی این فعل نیز به صورت‌های «بایست/نبایست»،

---

۱. گفتنی است شواهدی از فارسی دری مبنی بر صرف این فعل به صیغه‌های دیگر (مثل بایم، بایی و بیایی) وجود دارد؛ اما تعداد آن‌ها در متون به‌جامانده از فارسی دری، اندک و در متون به‌جامانده از فارسی میانه، بسیار انگشت‌شمار است.

«بایست»، «می بایست/نمی بایست»، «بایستی/نبایستی» و «بایستی» آمده است. بعضی از دستورپژوهان، تمایز این دو گونه را در دلالت زمانی دانسته‌اند؛ چنان که صراحتاً اشاره کرده‌اند گونه ماضی برای بیان ضرورت در گذشته به کار می‌رود (ناتل خانلری، ۱۳۶۵: ۳۵۳) و حتی این تمایز در فارسی امروز نیز باید حفظ گردد (ناتل خانلری، ۱۳۷۷: ۲۹۵). در شواهد برآمده از تاریخ بیهقی، اکثریت قریب به اتفاق صورت‌های گونه مضارع برای دلالت به حال یا آینده (غیرگذشته) به کار رفته‌اند؛ ولی در مواردی انگشت‌شمار نیز از این فعل برای دلالت به گذشته استفاده شده است (مثال ۱).

۱. و چون در ازل رفته بود که مدتی بر سر مُلکِ غزنین و خراسان و هندوستان نشیند که جایگاه امیران، پدر و جدش بود رحمه الله علیهما، ناچار بباید نشست و آن تخت بیاراست و آن روز مستحق آن بود (۲)!

به همین ترتیب، گونه‌های ماضی نیز عمدتاً برای دلالت به گذشته استفاده شده‌اند؛ اما به ندرت برای دلالت به غیرگذشته نیز کاربرد داشته‌اند (مثال ۲).

۲. اندرین مدت بسیار عجایب بوده است و ناچار آن را ببایست نبشت تا شرط تاریخ تمامی به جای آید (۱۲).

به هر حال، علی‌رغم حضور معدود مثال‌های عدول از هنجار، کاربرد گونه ماضی برای دلالت به گذشته و مضارع برای دلالت به غیرگذشته، غلبه دارد.

داوری (۱۳۹۴: ۱۲۹) با ذکر مثال ۳ از فارسی دری، مدعی است که در این مثال «باید» تنها اجبار بر کنش «نگاه کردن» را رمزگذاری می‌کند و فاقد دلالت زمانی است؛ اما باید گفت صورت‌های مضارع فعل «بایستن» در فارسی دری عمدتاً از دلالت زمانی برخوردار بوده‌اند و چنین مثالی برای دلالت به گذشته به کار نمی‌رفته است. در واقع، «نگاه باید کردن» به همان اندازه «باید نگاه کنم» زمانمند است و اگر قرار بود

۱. به دلیل پرهیز از تکرار، تمامی شواهد تاریخ بیهقی (۱۳۷۵) فقط با ذکر شماره صفحه نقل می‌شود.



چنین مثالی به گذشته دلالت داشته باشد، فعل «بایستن» به یکی از صورت‌های ماضی ذکر می‌شود. شواهد تاریخ بیهقی نیز مؤید این مطلب است.

۳. نگاه باید کردن.

با مقایسه کاربرد صورت‌های مختلف گونه مضارع، تمایزی آشکار و معنی‌دار بین آن‌ها نمی‌توان یافت. یکی از دلایل این امر، ماهیت معنایی و در واقع، نمود واژگانی<sup>۱</sup> فعل «بایستن» است. این فعل جزء فعل‌های ایستاست و به‌جای آنکه بر یک عمل یا فرایند دلالت کند، بر یک وضعیت (ضرورت یا لزوم) دلالت دارد. از آنجایی که معنای استمرار در فعل‌های ایستا به صورت واژگانی و ذاتی وجود دارد، آمدن این فعل‌ها با تکواژهایی که دلالت بر استمرار دارند، تمایز معنایی ایجاد نمی‌کند (قس «بود» و «می‌بود» یا «داشت» و «می‌داشت»). به همین دلیل چنین فعل‌هایی در فارسی امروز عمدتاً بدون «می» به کار می‌روند. دلیل نبود تمایز معنایی بین «باید» و «می‌باید» در گذشته نیز احتمالاً همین است. دستورنویسان «ب» را در بسیاری موارد، مفید معنی تأکید دانسته‌اند، اگرچه این تمایز همیشه قابل اثبات نیست؛ اما در بعضی شواهد، مانند مثال ۴ به خوبی مشخص است:

۴. خواجه... پیغام داد که اگر امیر پرسد که احمد چرا نیامد، این رقعت به دست وی باید داد. و اگر نپرسد هم باید داد که مهم است و تأخیر بر ندارد (۱۹۹).

در این جمله، خواجه تأکید می‌کند حتی اگر پادشاه علت نیامدن او را جویا نشد، باید نامه به دست وی رسانده شود. تقابل «باید» و «بباید» معنی مؤکد «بباید» را نشان می‌دهد. ضمن اینکه واژه «هم» قبل از «بباید»، مفید معنی تأکید است.

بین صورت‌های مختلف گونه ماضی نیز بعضاً تمایزی آشکار وجود ندارد؛ به طوری که برای مثال از هر سه صورت «می‌بایست»، «بایستی» و «بایست» همراه با مصدر مرخم (بند ناخودایستا) برای بیان گذشته خلاف واقع استفاده شده است؛ اما بعد

از فعل «بایستن» در وجه تمنایی (یعنی «بایستی»، «می بایستی» و «می بایستی»)، در بندهای خودایستا فعل، لزوماً به وجه تمنایی ظاهر شده است (مثال ۵).

۵. خواجه گفت بایستی که این باغ را دیده شدی (۴۳۵)!

به هر حال دست کم با توجه به شواهد تاریخ بیهقی باید گفت تمایز صورت‌های ماضی و مضارع به ترتیب در دلالت به گذشته و غیر گذشته فعال بوده است.

### ظرفیت نحوی فعل «بایستن»

ظرفیت هر فعل عبارت است از مجموعه متمم‌هایی اجباری و اختیاری که فعل به‌عنوان هسته گروه می‌پذیرد و جزء اطلاعات واژگانی آن هستند. برای مثال، قبل از اینکه فعل «خوردن» را در یک جمله ببینیم، می‌دانیم در ظرفیت آن یک گروه اسمی به‌عنوان فاعل و یک گروه اسمی به‌عنوان مفعول، حاضر است. به بیان دیگر، «خوردن» فعلی دوظرفیتی است (نک: طیب‌زاده، ۱۳۹۱).

فعل «بایستن» تک‌ظرفیتی است و در ظرفیت آن به‌عنوان فعل اصلی جمله، یک گروه اسمی در نقش فاعل وجود دارد یا یک بند متممی. جملات شش تا هشت شواهدی از حالت نخست است. این حالت که در تاریخ بیهقی نسبت به ساخت‌های دیگر، کمترین بسامد را دارد، در فارسی امروز نیز (مگر در سبک‌های کهن‌گرا) به کار نمی‌رود.

۶. ...هیچ کس را تمکین آن باشد که خداوند را گوید که «فلان کار بد کرد، بهتر

از آن می‌بایست» (۷۵).

۷. هم‌پُشتی و یکدلی و موافقت می‌باید میان هر دو برادر (۹۱).

۸. راندن تاریخ از لونی دیگر باید (۱۱۰).

۱. برخلاف کاربرد رایج وجه تمنایی در تاریخ بیهقی که دلالت به گذشته خلاف واقع است، کاربرد آن در این مثال اصطلاحاً گذشته ادب محور است. خواجه بزرگ به‌طور غیرمستقیم در حضور امیر محمود و بونصر مشکان درخواست دیدن باغ بونصر را مطرح می‌کند؛ اما از دو روش برای همراه کردن این درخواست با ادب و احترام، استفاده می‌کند: یکی استفاده از صورت ماضی تمنایی و دیگر، بیان این درخواست با فعل مجهول.

چنان که پیداست، در شواهد مذکور، «بایستن» فعل اصلی جمله و فاعل آن نیز یک گروه اسمی است که بر وضعیت یا کنشی دلالت دارد و به همین دلیل، آمدن فعل به صیغه سوم شخص مفرد، کاملاً طبیعی است.

در حالت دوم، ممکن است به جای یک گروه اسمی، یک بند با فعل «بایستن» همراه شود. در ظرفیت بعضی از فعل‌ها یک بند وجود دارد و از آنجایی که حضور آن برای تکمیل معنای فعل و خوش ساخت بودن جمله الزامی است، به آن، بند متممی گفته می‌شود.

### بند متممی فعل «بایستن»

بسامد کاربردهای فعل «بایستن» با یک گروه اسمی (مانند مثال‌های ۶ تا ۸) در تاریخ بیهقی، کمتر از ده درصد است. در بیشتر موارد، این فعل با یک بند همراه می‌شود که ممکن است خودایستا یا ناخودایستا باشد.

#### بند متممی خودایستا

بندهای خودایستا بندهایی هستند که فعل دارند و فعل در آن‌ها (برای نشان دادن شخص و شمار، جنس یا زمان) صرف می‌شود. بندهای ناخودایستا نیز ممکن است فعل داشته باشند؛ اما این فعل صرف نمی‌شود؛ یعنی فاقد مشخصه‌هایی برای نشان دادن شخص و شمار و زمان بوده، ممکن است به صورت‌های مختلف، مانند مصدر ظاهر شود.

برخلاف فارسی امروز، که عمدتاً بعد از فعل «بایستن» بندهای متممی خودایستا به کار می‌رود، در تاریخ بیهقی بسامد بند خودایستا بسیار کمتر از بند ناخودایستا است. در بندهای خودایستا یک فعل صرف شده وجود دارد و با توجه به شواهد پیکره، فعل در بیشتر موارد به صورت مضارع التزامی ظاهر می‌شود (مثال‌های ۹ تا ۱۱).

۹. باید که جوابی جزم قاطع دهید، نه عشو و پیکار؛ چنان که بر آن اعتماد توان

کرد (۲۲).

۱۰. و نباید که در غیبت او آنجا خللی افتد (۱۰۳).

۱۱. این مهمات که می‌بایست که با وی به مشافهه اندران رای زده آید، به نامه راست شود (۱۰۴).

طبق شواهد برآمده از پیکره در بندهای متممی خودایستا، بین فعل «بایستن» و فعل بند پیرو دست کم با یک سازه فاصله می‌افتد. در تاریخ بیهقی حتی یک نمونه هم از توالی بلافصل فعل «بایستن» و فعل بند پیرو در بندهای خودایستا وجود ندارد (مثال‌های ۹ تا ۱۱). نکته دیگر آنکه در کلیه کاربردهای «بایستن» با بندهای خودایستا جز موارد انگشت‌شمار، حرف ربط «که» بلافاصله بعد از «بایستن» ذکر شده است. حرف ربط «که» (یا به عبارت دقیق‌تر، متمم‌ساز<sup>۱</sup>) در آغاز بند متممی قرار می‌گیرد و مرز آن را نشان می‌دهد.

### بند متممی ناخودایستا

فعل «بایستن» در پیکره، عمدتاً با بند ناخودایستا همراه شده است. به عبارت دیگر، معنای آن با آمدن یک بند که فعل در آن به صورت مصدر مرخم ظاهر می‌شود، تکمیل شده است.<sup>۲</sup> این ساخت با فاصله‌ای قابل توجه نسبت به دو ساخت قبلی، پربسامدترین ساخت در تاریخ بیهقی است.

۱۲. به سر نشاط باز باید شد که گفته‌اند المقدر کائن و اللهم فضل (۱۰).

۱۳. اینجا شحنه‌ای باید گماشت. کدام کس را گماریم و چند سوار؟ (۲۰).

۱۴. از این صفه بر سه سرای دیگر ببايست گذشت... (۳۵).

«بایستن» در همه این مثال‌ها فعل اصلی جمله است که یک بند متممی ناخودایستا را در ظرفیت خود دارد و ظرفیتش با گرفتن آن بند تکمیل می‌شود؛ این بدان معناست که بیشتر سازه‌های حاضر در جمله، جزء متعلقات بند ناخودایستاست. برای مثال، جمله

### 1. complementizer

۲. جالب است در شواهد مستخرج از تاریخ بیهقی، استفاده از مصدر مرخم در بندهای ناخودایستا غلبه دارد و این ساخت در کمتر از ده مورد با مصدر کامل به کار رفته است.

۱۳ را می‌توان به صورت جملهٔ ۱۵ بازنویسی کرد و نشان داد که «اینجا» قید مکان و «شحنه‌ای» مفعول فعل «گماشتن» و از متعلقات آن است.

۱۵. باید اینجا شحنه‌ای گماشت...

همان طور که گفته شد، این ساخت پربسامدترین ساخت با فعل «بایستن» در تاریخ بیهقی است و حدود هشتاد درصد کاربردهای این فعل را تشکیل می‌دهد. در واقع، چه فعل «بایستن» به صورت مضارع ظاهر شود و چه به صورت ماضی، غلبه با این ساخت است. در هر دو زمان، متعاقب «بایستن»، مصدر مرخّم قرار می‌گیرد؛ به همین دلیل، برخلاف فارسی امروز که تمایز میان صورت‌های ماضی و مضارع این فعل تقریباً از بین رفته، در تاریخ بیهقی تمایز میان زمان گذشته و غیرگذشته عمدتاً توسط صرف فعل «بایستن» بروز می‌یافته است. این در حالی است که در فارسی امروز، وظیفهٔ این تمایزگذاری برعهدهٔ فعلی است که در بند متممی ظاهر می‌شود. برای نمونه در مثال‌های ۱۶ و ۱۷، فعل در بند متممی به صورت مضارع التزامی و ماضی استمراری ظاهر شده که به ترتیب برای دلالت به غیرگذشته و گذشته به کار می‌رود.

۱۶. باید از این شهر بروم.

۱۷. باید از این شهر می‌رفتم.

اگر این دو جمله را با بند متممی ناخودایستا با حفظ تمایز زمانی بخواهیم به شیوهٔ قرن پنجمی بازنویسی کنیم، جملات ۱۸ و ۱۹ به دست می‌آید.

۱۸. از این شهر باید رفت.

۱۹. از این شهر بایستی رفت.

---

۱. قید «تقریباً» به این علت ذکر شده است که در شواهد معدودی مثل جملهٔ «اگر واقعاً دوست داشتی کنکور قبول شی، نمی‌باس ان قدر بری بیرون»، «نمی‌بایست» همچنان دلالت گذشتهٔ خود را حفظ کرده است و اگر «نمی‌بایست» را با «نباید» جایگزین کنیم، دلالت زمانی فعل به کلی تغییر می‌کند (همچنین نک: اخلاقی، ۱۳۸۶: ۱۰۶)؛ اما پژوهشگران عمدتاً تفاوت صورت‌های مختلف فعل «بایستن» در امروز را منحصر به تفاوت‌های سبکی دانسته‌اند (باطنی، ۱۳۵۳؛ صادقی و ارژنگ، ۱۳۵۸).

در این دو جمله، با خوانش قرن پنجمی، جمله اول به غیر گذشته و جمله دوم به گذشته دلالت دارد؛ در حالی که به دلیل خنثی شدن این تمایز در فارسی معاصر، این دو جمله امروزه دارای یک معنی و یک دلالت زمانی هستند. این خنثی شدن موجب شده است در فارسی معاصر، همه صورت‌های فعل «بایستن» که با مصدر مرخم همراه می‌شوند، به غیر گذشته دلالت کنند و با «باید» جانشین پذیر باشند.

۲۰. باید / بایست / بایستی / می‌باست / می‌بایستی از این شهر رفت.

۲۱. \*چند سال پیش باید / بایست / بایستی / می‌بایست / می‌بایستی از این مملکت

رفت.

### وضعیت فاعل «بایستن»

اگر «بایستن» مانند مثال‌های ۶ تا ۸ با یک گروه اسمی در نقش فاعل ظاهر شود، وضعیت فاعل آن مشخص است؛ اما اگر بند متممی بپذیرد، وضعیت فاعل تا حدودی محل مناقشه است. این امر بدان علت است که در این ساخت‌ها، هم فعل «بایستن» به عنوان فعل بند اصلی، نیازمند فاعل است و هم بند متممی باید فاعل مستقل خود را داشته باشد.

درباره وضعیت فاعل «بایستن» دو فرضیه اصلی وجود دارد: ۱. بند متممی پس از آن به منزله فاعل است برای آن؛ ۲. فاعل اصطلاحاً یک پوچ‌واژه پنهان<sup>۲</sup> است. در سنت دستورنویسی چنین رایج بوده است که بندهای متممی را جانشین گروه‌های اسمی‌ای در نقش‌های دیگر، از جمله فاعل و مفعول دانسته‌اند (ناتل خانلری، ۱۳۷۷: ۲۵۳-۲۵۴؛ فرشیدورد، ۱۳۵۰: ۴۹۹؛ صادقی و ارژنگ، ۱۳۵۸: ۵۶-۵۷). در

#### 1. expletive pro

۲. توجه به این نکته ضروری است که در جمله‌ای مثل «علی و رضا باید خانه را تمیز کنند»، سازه «علی و رضا» فاعل «باید» نیست، بلکه فاعل بند متممی است و از نظر شخص و شمار نیز با فعل بند متممی (کنند) مطابقت دارد. جایگاه این سازه در حالت بی‌نشان در ابتدای بند متممی، یعنی بعد از «باید» است؛ اما به ابتدای بند اصلی جابه‌جا شده است. این جابه‌جایی را احتمالاً بتوان براساس فرایند مبتداسازی یا ارتقا توضیح داد (برای آگاهی از مصادیق عملکرد این دو فرایند در فارسی، نک: دبیرمقدم، ۱۳۶۹؛ کریمی، ۲۰۰۵؛ درزی، ۱۳۸۹).

پژوهش‌های زبان‌شناختی هم بعضاً چنین رویکردهایی مشاهده می‌شود (گیون<sup>۱</sup>، ۲۰۰۱؛ لازار<sup>۲</sup>، ۱۳۸۴). بندهای متممی فاعلی، بندهایی هستند که به منزله فاعل برای فعل اصلی هستند. فعل‌هایی مثل «احتمال داشتن»، «بعید بودن»، «بنا بودن»، «بهرتر بودن»، «توصیه شدن»، «قرار بودن»، «کافی بودن»، «لازم بودن» و... بند متممی فاعلی می‌پذیرند. البته اطلاق عنوان «فاعلی» به این معنی نیست که این بندها لزوماً با گروه‌های اسمی‌ای در نقش فاعل جانشین‌پذیرند (نک: طیب‌زاده، ۱۳۹۱: ۷۷ و ۱۱۱-۱۱۳). از آنجایی که بندهای متممی ناخودایستا با مصدر مرخم همراه هستند، دور از تصور نیست که بتوان این مصدر را فاعل «بایستن» تلقی کرد (مثال‌های ۲۲-۲۴). فرشیدورد (۱۳۵۰: ۴۹۹-۴۵۰؛ ۱۳۷۵: ۹۲-۹۳؛ ۱۳۸۲: ۳۹۲) نیز به این نکته اشاره کرده است.

۲۲. باید برویم.

۲۳. باید رفت.

۲۴. رفتن باید. / بایسته است. / لازم است.

با قبول این فرضیه، در مثال‌های ۱۰ و ۱۳ که جهت سهولت در ۲۵ و ۲۶ تکرار می‌شوند، به ترتیب بند متممی خودایستای «که در غیبت او آنجا خللی افتد» و بند متممی ناخودایستای «اینجا شحنه‌ی گماشت»، به منزله فاعل اند برای «بایستن». پرواضح است که دلیل سوم‌شخص بودن «بایستن»، به ماهیت فاعل آن بازمی‌گردد؛ چراکه بندها و مصدرها از آنجا که به رویداد یا وضعیتی دلالت می‌کنند، خوانش سوم‌شخص مفرد دارند.

۲۵. و نباید که در غیبت او آنجا خللی افتد (۱۰۳).

۲۶. ناچار اینجا شحنه‌ای باید گماشت. کدام کس را گماریم و چند سوار؟ (۲۰)

بنا بر فرضیه‌ای دیگر می‌توان یک پوچ‌واژه پنهان را فاعل فعل «بایستن» در این جملات دانست. پوچ‌واژه<sup>۱</sup> اصطلاحاً عنصری فاقد ارزش معنایی است که جمله، تنها از نظر نحوی به آن احتیاج دارد. در واقع، وقتی جمله از نظر نحوی به عنصری در جایگاه فاعل نیازمند است، واژه‌ای به‌عنوان فاعل در جمله درج می‌شود که از نظر معنایی پوچ است و فقط کارکرد نحوی دارد. *there* و *it* در بعضی از جملات زبان انگلیسی، پوچ‌واژه‌اند:

۲۷. *It is raining.*

۲۸. *There were only two girls in the party last night.*

بدین ترتیب، بنا به گفته‌ی زبان‌شناسان، در زبان انگلیسی پوچ‌واژه آشکار وجود دارد؛ اما زبان فارسی با زبان انگلیسی یک تفاوت مهم دارد و آن این است که فارسی، زبانی ضمیرانداز<sup>۲</sup> است. به بیانی ساده، اگر فاعل جمله، ضمیر غیر مؤکد باشد، به دلیل وجود شناسه در فعل، قابل حذف است (مثال ۲۹).

۲۹. (من) به دانشگاه می‌روم.

در واقع، فاعل به دلیل وجود مطابقت قوی در فارسی، می‌تواند یک ضمیر مستتر باشد. براساس یافته‌های زبان‌شناسان، زبان‌های ضمیرانداز اغلب دارای پوچ‌واژه پنهان هستند. بدین ترتیب، در صورتی که جمله از نظر نحوی به یک گروه اسمی در جایگاه فاعل نیازمند باشد، این جایگاه می‌تواند با یک پوچ‌واژه ضمیری پر شود؛ اما چون فارسی می‌تواند ضمیر را به‌صورت مستتر داشته باشد، این ضمیر پنهان است و قابل رؤیت نیست (نک: انوشه، ۱۳۹۳). بنابراین فعل‌هایی نظیر «احتمال داشتن»، «بعید بودن»، «بنا بودن»، «بهتر بودن»، «توصیه شدن»، «قرار بودن»، «کافی بودن»، «لازم بودن»

۱. *expletive* در ابتدا اصطلاحی ادبی به معنی کلمه‌ای بوده که در شعر برای پر کردن وزن استفاده می‌شده و بعداً وارد اصطلاحات زبان‌شناسی شده است (ترسک، ۱۹۹۶: ۹۸).

۲. زبان‌های ضمیرانداز (*pro-drop*) زبان‌هایی هستند که لزوماً نیازمند یک گروه اسمی آشکار در جایگاه فاعل نیستند و اصطلاحاً می‌توانند ضمیر مستتر فاعلی داشته باشند. گفتنی است ضمیر مستتر فاعلی، با پوچ‌واژه تفاوت دارد.



و... که طبق فرضیه نخست، یک بند متممی، فاعل آن‌ها محسوب می‌شد، طبق این فرضیه، یک پوچ‌واژه پنهان، فاعل نحوی (روساختی) آن‌هاست. گفتنی است پوچ‌واژه‌ها چون نقشی در معنا ندارند، جزء ظرفیت فعل به حساب نمی‌آیند.

طبق این فرضیه، فاعل فعل «بایستن» در همان جملات ۲۵ و ۲۶، پوچ‌واژه است و چون پوچ‌واژه‌های ضمیری، ماهیت سوم‌شخص مفرد دارند، فعل نیز به‌ناچار برای حفظ مطابقت، به این صیغه درمی‌آید.

در واقع، چه فاعل این فعل را بند متممی فاعلی در نظر بگیریم و چه پوچ‌واژه، هر دو ساخت، ماهیت سوم‌شخص مفرد دارند و بر این اساس، فعل «بایستن» نیز چاره‌ای جز تطابق با فاعل خود ندارد و آمدن آن به صیغه سوم‌شخص مفرد امری گریزناپذیر است. داوری (۱۳۹۴: ۱۲۶ و ۱۴۱) تک‌صیغه‌ای بودن این فعل را محصول فرایند دستوری‌شدگی می‌داند؛ در حالی که این ویژگی بیشتر مرهون ماهیت نحوی و معنایی این فعل است. این استدلال همانند آن است که به کار رفتن فعل «قرار است که...» یا «زود است که...» را به‌صورت سوم‌شخص مفرد، محصول فرایند دستوری‌شدگی بدانیم.

### وضعیت فاعل بند متممی

علاوه بر «بایستن» که فعل بند پایه است و به فاعل نیاز دارد، باید به بحث فاعل در بندهای متممی نیز پرداخت. در بندهای متممی خودایستا از آنجا که فعل صرف‌شده وجود دارد و در فارسی، مطابقت میان شناسه و فاعل اجباری است، وضعیت فاعل کاملاً روشن است. برای نمونه، در مثال ۳۰ گروه اسمی «اعیان و رعایا» و در مثال ۳۱ «وی» فاعل بند متممی است.

۳۰. باید که اعیان و رعایا از تو خشنود باشند و شکر کنند (۲۶).

۳۱. باید که وی نیز هم برین رود و میان دل را به ما می‌نماید... (۱۰۵).

اما وضعیت فاعل بندهای متممی ناخودایستا که فعل آن‌ها به‌صورت مصدر مرخم ظاهر می‌شود، محل مناقشه است. همان‌طور که اشاره شد، بعضی از دستورپژوهان،

فعل «بایستن» را «غیرشخصی» نامیده‌اند. به نظر می‌رسد اطلاق «غیرشخصی» به این فعل، تنها برای کاربردهای این فعل با مصدر مرخم در فارسی معاصر صحیح باشد؛ چراکه ساختی را می‌توان غیرشخصی نامید که فاعل آن تعبیر دلخواهی داشته و مصادیق آن نامشخص باشد. در فارسی امروز، ترکیب «بایستن» و مصدر مرخم، بیانگر یک ضرورت عمومی است:

۳۲. راه رفتنی را باید رفت.

۳۳. باید یک فکری کرد. این طور که نمی‌شود ادامه داد (باطنی، ۱۳۵۳: ۱۲۹).

از آنجا که این بندها بیانگر یک ضرورت عمومی‌اند، از نظر معنایی، به فاعل مشخصی نیاز ندارند و چون فعل در آن‌ها به صورت مصدر مرخم است، از نظر نحوی نیز بی‌نیاز از فاعل‌اند.

اما با بررسی شواهد تاریخ بیهقی می‌توان به یک تمایز بسیار مهم در کاربردهای این ساخت در تاریخ بیهقی و فارسی امروز پی برد. این تمایز در فاعل معنایی یا کنشگری است که کنش مورد اشاره توسط مصدر مرخم را برعهده دارد. به‌طور کلی می‌توان وضعیت فاعل معنایی یا کنشگر بند ناخودایستار را به سه دسته تقسیم کرد:

۱. در بعضی موارد، همانند فارسی امروز، این ساخت بیانگر یک ضرورت عمومی است یا به دلیل بی‌اهمیت بودن کنشگر، ذکری از آن نمی‌رود (مثال ۳۴ و ۳۵). واضح است که بیان یک ضرورت عمومی در بافت، ممکن است توصیه به شخص خاصی برداشت شود.

۳۴. و وی گفت او را به گوزگانان باز باید فرستاد با کسان و یا با خویشان به درگاه عالی بُرد (۳) [عدم اهمیت فاعل].

۳۵. پادشاهان را چون دادگر و نیکو کردار و نیکوسیرت و نیکوآثار باشند طاعت باید داشت و گماشته بحق باید دانست و متغلبان را که ستمکار و بدکردار باشند خارجی باید گفت و با ایشان جهاد باید کرد (۱۱۷) [ضرورت عمومی].

۲. در بعضی موارد، اگر چه فاعل معنایی یا کنشگر صراحتاً در جمله حضور ندارد، آن را به کمک جملات قبل یا بعد به راحتی می توان دریافت (مثال ۳۶ و ۳۷). «بایستن» را در این جملات نمی توان بیانگر یک ضرورت عمومی دانست.

۳۶. [بیهقی خطاب به خودش]: با خود گفتم این پیغام بباید نبیشت [بنویسم]، اگر تمکین گفتار نیابم بخواند و غرض به حاصل شود؛ پس رقعته نبیستم به شرح تمام (۲۰۳).

۳۷. [امیر خطاب به خواجه بزرگ]: شفاعتِ خواجه را به باب ایشان امضا فرمودیم... اگر صواب چنان بیند که ایشان را به خانه باید فرستاد [بفرستد]، باز فرستد... (۲۱۰ و ۲۱۱).

۳. در بعضی موارد نیز فاعل معنایی یا کنشگر صراحتاً توسط یک گروه اسمی همراه با «را» بیان شده است (مثال ۳۸ تا ۴۰). به نظر می رسد این گروه های اسمی از نظر معنایی، فاعل مصدرهای مرخم باشند و برای نمونه، مثال ۳۸ را می توان به صورت «غمناکان شراب باید بخورند» بازنویسی کرد؛ اما به دلیل مصدری بودن نوع فعل، نمی توان این گروه های اسمی را فاعل نحوی دانست. علاوه بر این، «را» نشانه فاعل نیست و در فارسی دری هم در موارد معدودی با فاعل همراه شده است. بدین ترتیب، این سؤال مطرح می شود که نقش نحوی این گروه های اسمی در جمله چیست؟ ناتل خانلری در این باره گفته است: «اسم در نسبت به شخص، مفعول واقع می شود» (۱۳۶۵: ۳۵۱)؛ اما مشخص نکرده که این مفعول، متعلق به کدام سازه جمله است.

۳۸. و آنچه گفته اند که غمناکان را شراب باید خورد تا تفتِ غم بنشانند، بزرگ غلطی است (۵).

۳۹. ما را نیز می بایید رفت (۲۷).

۴۰. چون به هرات رسم، اگر حدیثی رود مرا چه باید کرد؟ (۶۰)

واضح است که این گروه‌های اسمی نمی‌توانند مفعول صریح باشند؛ چراکه اولاً «بایستن» مفعول صریح نمی‌گیرد و دوم اینکه مصدر مرخّم در مثال ۳۸ و ۴۰ مفعول صریح خود را گرفته و در مثال ۳۹ نیز اساساً لازم است.

به نظر می‌رسد این گروه اسمی، یکی از متعلقات بند پایه، یعنی فعل «بایستن» باشد. در واقع «مرا باید...» برابر است با «برای من بایسته است...» و اساساً از نظر نحوی، ربطی به بند متممی ندارد. برای این ادعا دو دلیل می‌توان اقامه کرد:

۱. دهخدا در لغت‌نامه، ذیل مدخل «را»، یکی از کاربردهای این حرف را در وجه مصدری دانسته است. با بررسی شواهد ذیل این مدخل می‌بینیم که تمامی کاربردهای «را» در وجه مصدری، در حقیقت با «بایستن» همراه شده‌اند؛ بنابراین به نظر می‌رسد «را» بیش از اینکه با مصدر ملازم باشد، با «بایستن» ملازم است. برای نمونه، دو مورد از این شواهد نقل می‌شود:

۴۱. جهان زمین و سخن تخم و جانت دهقان است / بکشت باید مشغول بود دهقان را (ناصرخسرو).

۴۲. و چون ایشان را غله آس باید کرد به دیهی دیگر روند به آسیا کردن (فارس‌نامه ابن‌البختی، به نقل از دهخدا، ۱۳۷۷).

۲. نکته قبلی، این فرض را به ذهن می‌آورد که «را» در این کاربرد علاوه بر «بایستن» حتماً باید همراه با مصدر مرخّم یا به گفته دهخدا «در وجه مصدری» باشد. شواهد زیر نشان می‌دهد این کاربرد «را» همراه «بایستن»، اختصاصی به ساخت مصدری ندارد و حتی در جملات ساده، یعنی جملاتی که در آنها «بایستن» با بند متممی همراه نشده است، به کار می‌رود.

۴۳. مأمون در حلم و عقل و فضل و مروّت و هر چه بزرگان را بباید از هنرها، یگانه روزگار بود (۳۲ و ۳۳) [هرچه برای بزرگان بایسته است...].

۴۴. و دشمن هرگز دوست نگردد، شمشیر باید اینان را (۶۲۶) [شمشیر بایسته است برای اینان].

۴۵. برنایان را ناچاره گوشمال زمانه و حوادث بیاید (۸۸۸) [برای برنایان... گوشمال زمانه و حوادث بایسته است].

در مثال‌های مذکور، وجه مصدری حاضر نیست و به همین دلیل این گروه‌های اسمی را حتی نمی‌توان فاعل معنایی یا کنشگر برای مصدر دانست. بنابراین این گروه‌ها از نظر معنایی و نحوی کاملاً مستقل‌اند. از نظر نحوی، این گروه‌ها متمم اختیاری برای فعل «بایستن» هستند و نقش معنایی بهره‌ور<sup>۱</sup> را می‌رسانند. در جملات دارای بند متممی هم وضع به همین ترتیب است. به عبارت دیگر، در آنجا نیز این گروه‌های اسمی از نظر نحوی و معنایی اساساً مستقل از مصدر مرخم‌اند؛ اما چون کنشگر کنش موردنظر در مصدر مرخم، مصداقی یکسان با مصداق این گروه اسمی دارد، به نظر می‌رسد این گروه‌های اسمی از نظر معنایی، فاعل مصدر مرخم نیز هستند. این ویژگی در بندهای متممی خودایستا (مثال ۴۶) بارزتر است:

۴۶. برای من لازم است که به این سفر بروم.

یکسانی مصداق باعث شده بعضی از پژوهشگران به اشتباه گمان برند که تاریخ بیهقی از معدود کتاب‌هایی است که «را»ی فاعلی دارد (نجفی و آرتا، ۱۳۹۰: ۲۳۷). نکته واپسین اینکه این گروه‌های اسمی ممکن است به صورت ضمیر متصل نیز ظاهر شوند (مثال ۴۷ و ۴۸). (برای مثال‌های دیگری از فارسی دری نک. ناتل خانلری، ۱۳۶۵: ۳۵۲-۳۵۳)

۴۷. راست جانب ما زبون‌تر است که هر گریخته را که جای نماند، اینجا بایدش آمد (۷۳۹).

۴۸. گرچه شود لشکری بسیم قوی‌دل / آخر دلگرمی‌ای بایدش از خوان (۸۵۷).

---

۱. یکی از پرکاربردترین نقش‌های معنایی «را» در فارسی دری، نقش معنایی بهره‌ور (beneficiary) است. این نقش به انجام کنشی به نفع کسی اشاره دارد و به همین دلیل عمدتاً با حرف اضافه «برای» در فارسی امروز قابل جانشینی است.

در آغاز بحث گفتیم که فاعل معنایی یا کنشگر بندهای متممی ناخودایستا ممکن است سه حالت داشته باشد: ۱. با تأکید بر کنش، از ذکر آن صرف نظر شود؛ ۲. از طریق جملات قبل و بعد، به راحتی قابل تشخیص باشد؛ ۳. صراحتاً به آن در جمله مربوط اشاره شده باشد. داوری (۱۳۹۴: ۱۲۳-۱۲۵) ساخت‌های دارای بند ناخودایستا و بند خودایستا را به ترتیب دارای وجهیت کنش محور و کنشگر محور دانسته و معتقد است که در بندهای ناخودایستا تأکید روی خود عمل و در بندهای خودایستا تأکید هم بر عمل و هم بر کنشگر است. او با مثال‌های معدودی از فارسی میانه و فارسی نو و فارسی امروز، مدعی است که در ساخت کنش محور «تعبیر اجبار تنها خود کنش را دربرمی‌گیرد... بدون توجه به اینکه چه کسی باید این کنش را انجام دهد». چنان‌که پیداست، به جز دسته اول، اتفاقاً در دسته دوم و سوم کنشگر اجبار، کاملاً مشخص است و ابدأ نمی‌توان از آن تعبیر دلخواهی داشت. در واقع، کنش محور بودن، تنها منحصر به یکی از کاربردهای این ساخت در فارسی دری است و چنین تعمیمی تنها در مورد کاربردهای این ساخت در فارسی امروز درست است. نکته دیگر اینکه، به گفته وی «پیدایش وجهیت کنشگر محور از وجهیت کنش محور، شاهدی از فرایند دستوری‌شدگی است». باید گفت اتفاقاً کاربردهای ساخت مورد بحث در گذشته هم کنش محور و هم کنشگر محور بوده است و دقیقاً به همین دلیل است که بسامد بندهای متممی خودایستا نسبت به ناخودایستا کمتر بوده است. تفاوتی قابل مشاهده در فارسی امروز این است که کاربردهای بندهای ناخودایستا به کنش محور و کاربردهای بندهای خودایستا به کنشگر محور منحصر شده است.

### ویژگی‌های معنایی

«بایستن» فعلی وجهی است. یکی از عناصری که وجهیت را در زبان بازنمایی می‌کند، فعل‌های وجهی است. وجهیت پدیده‌ای زبانی است که دستور از طریق آن امکان صحبت کردن درباره چیزهایی را فراهم می‌کند که ضرورتاً واقعی نیستند

(پورتنر<sup>۱</sup>، ۲۰۰۹: ۱). وجهیت به‌طور کلی بیانگر دیدگاه گوینده درباره‌ی گزاره و ناظر بر عدم قطعیت است. در جمله «علی باید درس بخواند»، «باید» یک عنصر وجهی است. این جمله می‌گوید موقعیت‌هایی که در آن‌ها علی درس می‌خواند، بهترند یا مرجح‌اند بر موقعیت‌هایی که در آن‌ها علی چنین نمی‌کند. چه علی درس بخواند و چه نخواند، بالاخره یکی از این دو موقعیت نامحقق‌اند و به همین دلیل «باید» یک عنصر وجهی تلقی می‌شود (همان، ۲۰۱۸: ۴).

گسترده‌ی دامنه‌ی بحث وجهیت و ارتباط آن با فلسفه و منطق موجّهات، باعث شده تعاریف و دسته‌بندی‌های متنوعی از آن صورت گیرد. برای مثال، پالمر (۱۹۸۶) وجهیت را به سه دسته‌ی معرفتی، تکلیفی و پویا تقسیم کرده و پورتنر (۲۰۰۹ و ۲۰۱۸) با تعاریفی بعضاً متفاوت، برای وجهیت سه دسته‌ی معرفتی، ترجیحی و پویا قائل شده و زیربخش‌هایی برای دسته‌های دوم و سوم در نظر گرفته است؛ اما در یک دسته‌بندی کلان، وجهیت به دو دسته‌ی وجهیت معرفتی و ریشه‌ای/بنیادی (غیرمعرفتی) تقسیم می‌شود. در اینجا برای تحدید دامنه‌ی بحث، از این تمایز استفاده می‌کنیم.

وجهیت معرفتی عمدتاً متکی بر دانش فرد و بیانگر استنتاج و استنباط وی از شواهد موجود است. برای مثال، دوست شما که آدم بسیار وقت‌شناس و دقیقی است، سر یک قرار کاری مهم دیر کرده است و به تماس‌های شما پاسخ نمی‌دهد. شما نگران رو به دیگران می‌گویید:

۴۹. باید اتفاقی براش افتاده باشه.

در واقع با توجه به شناختی که از او دارید و سایر شواهد، این نتیجه‌ی ذهنی را می‌گیرید (و حدس می‌زنید) احتمالاً اتفاقی ناخوشایند برای او افتاده است. «باید» در مثال ۴۹ در معنای وجهیت معرفتی به کار رفته است. این وجهیت، بیانگر وضعیت ذهنی گوینده است و ربطی به باید و نبایدهای جامعه، هنجارها، اقتدار گوینده برای

تحمیل اجبار، ترجیحات گوینده یا توانمندی‌های فرد ندارد. به عبارت دیگر، وجهیت معرفتی، در ذهن گوینده ساخته می‌شود.

اما وجهیت غیرمعرفتی، وجهیتی است برآمده از درست و غلط در نظامی از قواعد. برای مثال، «بایستن» در این دسته به معنی ضرورتی است که ناشی از بایدها و نبایدهای اجتماعی، قوانین و مقررات و... باشد. این وجهیت همچنین می‌تواند بیانگر ترجیحات یا الزامات یا مجوزهایی باشد که از طرف گوینده صادر می‌شود. برای وجهیت غیرمعرفتی برخلاف وجهیت معرفتی، زیرشاخه‌هایی متنوع برشمرده‌اند (نک: عموزاده و رضایی، ۱۳۸۹).

۵۰. باید این قرص‌ها رو هرشب بخوری (بیانگر الزامی براساس قوانین پزشکی یا از طرف پزشک).

۵۱. باید این شکلات‌ها رو امتحان کنی. خیلی خوشمزه است (بیانگر درخواستی از طرف گوینده).

مطالعات درزمانی و رده‌شناختی نشان می‌دهد معانی وجهی غیرمعرفتی بر معانی وجهی معرفتی مقدم‌اند. به بیان دیگر، در سیر تکوین و تغییر یک زبان، ابتدا معانی وجهی غیرمعرفتی که بر جریان امور خارج از ذهنیت فرد دلالت دارند، شکل می‌گیرند و سپس معانی معرفتی که متکی بر ذهنیت فرد هستند. این فرایند، بخشی از یک فرایند درزمانی بزرگ‌تر، برای شکل‌گیری امور ذهنی از رهگذر امور عینی است (تراگوت<sup>۱</sup>، ۱۹۸۹؛ بایی<sup>۲</sup> و همکاران، ۱۹۹۴؛ هاینه<sup>۳</sup>، ۱۹۹۵).

همسو با مطالعات جهانی و همچنین در تأیید دستاوردهای زبان‌شناسان ایرانی (عموزاده و رضایی، ۱۳۸۹؛ نقی‌زاده و همکاران، ۱۳۹۰؛ داوری، ۱۳۹۴) باید گفت همه کاربردهای فعل «بایستن» در تاریخ بیهقی نیز بر معانی وجهی غیرمعرفتی دلالت

1. Traugott
2. Bybee
3. Heine



دارند و حتی یک مورد از معانی وجهی معرفتی برای این فعل یافت نشد. معنای وجهی معرفتی عمدتاً نظر به گذشته دارد و استنتاجی بر اساس شواهد موجود در گذشته است (عموزاده و رضایی، ۱۳۸۹: ۷۲)؛ به همین دلیل در بندهای خودایستای فعل «بایستن»، فعل عمدتاً به صورت ماضی التزامی<sup>۱</sup> ظاهر می‌شود (مثال ۵۲ و ۵۳؛ همچنین نک: اخلاقی، ۱۳۸۶). کاربرد ماضی التزامی در بندهای خودایستا در تاریخ بیهقی بسیار انگشت‌شمار (تنها دو مورد) است و این خود دلیل دیگری است بر اینکه «بایستن» در معنای معرفتی در تاریخ بیهقی کاربردی ندارد.

### نتیجه‌گیری

در این نوشتار، با تکیه بر شواهد مستخرج از تاریخ بیهقی، به توصیف و تحلیل بعضی از ویژگی‌های نحوی و معنایی فعل «بایستن» پرداختیم. با طرح دو فرضیه، دربارهٔ فاعل این فعل نشان دادیم که غیرشخصی بودن آن، به دلیل ماهیت فاعل و نامرتبط با فرایند دستوری‌شدگی است. شواهد پیکره نشان داد ساخت «بایستن» همراه با مصدر مرخم لزوماً کنش محور نیست و در بسیاری موارد کنشگر کاملاً مشخص است. گاهی این کنشگر در قالب یک گروه اسمی با «را» بروز می‌یابد که بعضی پژوهشگران، آن را «رای فاعلی دانسته‌اند. ضمن رد این تحلیل، نشان دادیم این گروه‌های اسمی، متمم اختیاری فعل «بایستن» و از نظر نحوی بی‌ارتباط با مصدر مرخم‌اند. داده‌های تاریخ بیهقی بر دستاوردهای پژوهشگران پیشین مبنی بر نوظهور بودن وجهیت معرفتی نسبت به وجهیت غیر معرفتی، صحه گذاشت.

۱. بهتر است به جای ماضی التزامی، از اصطلاح «ماضی نقلی التزامی» استفاده کنیم؛ چراکه ماضی التزامی در واقع التزامی شدهٔ ماضی نقلی است: قس: «علی آمده است» و «شاید علی آمده باشد». تا جایی که نگارنده مطلع است، نخستین بار به این نکته باطنی (۱۳۵۳) اشاره کرده و درزی و کواک (۲۰۱۵) نیز کاربردهای آن را تبیین کرده‌اند. در حقیقت، ماضی التزامی اشاره به عدم قطعیت در گذشته از منظر زمان حال است.

## منابع

- احمدی گیوی، حسن (۱۳۸۴)، **دستور زبان فارسی: فعل**، تهران: قطره.
- اخلاقی، فریار (۱۳۸۶)، **بایستن، شدن و توانستن: سه فعل وجهی در فارسی امروز**، دستور، شماره ۳، صص ۸۲-۱۳۲.
- انوشه، مزدک (۱۳۹۳)، **ضمیر پوچ‌واژه‌ای پنهان در زبان فارسی: رویکردی کمینه‌گرا**، زبان‌شناسی و گویش‌های خراسان، شماره ۱۱، صص ۲۹-۵۴.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۹۴)، **مسئله مجهول در زبان فارسی: رویکردی کمینه‌گرا**، پژوهش‌های زبانی، سال ۶، شماره ۱، صص ۱-۲۰.
- باطنی، محمدرضا (۱۳۵۳)، **استعمال «باید» در فارسی امروز**، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، سال ۲۰، شماره ۳ و ۴، صص ۱۲۵-۱۳۰.
- بیهقی، ابوالفضل محمد بن حسین (۱۳۷۵)، **تاریخ بیهقی**، تصحیح علی‌اکبر فیاض، مشهد: دانشگاه فردوسی.
- داوری، شادی (۱۳۹۴)، **از «اجبار» تا «یقین»: تکوین و تحول معانی وجهی «باید» براساس فرایند معین‌شدگی**، جشن‌نامه کورش صفوی، به کوشش مهرداد نغزگوی کهن و محمد راسخ‌مهند، تهران: سیاه‌رود، صص ۱۱۱-۱۴۹.
- دبیرمقدم، محمد (۱۳۶۹)، **پیرامون «را» در زبان فارسی**، زبان‌شناسی، سال ۷، شماره ۱، صص ۲-۶۰.
- درزی، علی (۱۳۸۹)، **شیوه استدلال نحوی**، ویراست دوم، تهران: سمت.
- دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۷۷)، **لغت‌نامه دهخدا**، چاپ دوم از دوره جدید، ج ۸، تهران: دانشگاه تهران.
- صادقی، علی‌اشرف و غلام‌رضا ارژنگ (۱۳۵۸)، **دستور سال دوم** (فرهنگ و ادب)، تهران، سازمان کتاب‌های درسی.
- طبیب‌زاده، امید (۱۳۸۶)، **بررسی انواع بندهای متممی در زبان فارسی و شیوه نمایش آن‌ها در فرهنگ‌ها**، فرهنگ‌نویسی، شماره ۱، صص ۲۱۱-۲۳۵.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۹۱)، **دستور زبان فارسی براساس نظریه گروه‌های خودگردان در دستور وابستگی**، تهران: مرکز.

- عموزاده، محمد و حدائق رضایی (۱۳۸۹)، ابعاد معنی شناختی «باید»، پژوهش‌های زبانی، دوره ۱، شماره ۱، صص ۵۷-۷۸.

- فرشیدورد، خسرو (۱۳۵۰)، بعضی از قواعد دستوری تاریخ بیهقی، یادنامه ابوالفضل بیهقی، صص ۴۶۸-۵۱۵.

- \_\_\_\_\_ (۱۳۷۵)، جمله و تحوّل آن در زبان فارسی، تهران: امیرکبیر.

- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۲)، دستور مفصل امروز، تهران: سخن.

- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۳)، فعل و گروه فعلی و تحوّل آن در زبان فارسی، تهران: سروش.

- لازار، ژیلبر (۱۳۸۴)، دستور زبان معاصر فارسی، ترجمه مهستی بحرینی، توضیحات و حواشی هرمز میلانین، تهران: هرمس.

- لبافان‌خوش، زهرا و علی درزی (۱۳۹۳)، نگاهی به جایگاه نحوی «باید» و «شاید»، پژوهش‌های زبانی، سال ۵، شماره ۲، صص ۹۷-۱۱۲.

- متولیان، رضوان (۱۳۹۵)، بازنمایی نحوی افعال وجهی «بایستن» و «شدن» در زبان فارسی، جستارهای زبانی، دوره ۷، شماره ۷، صص ۱۲۵-۱۵۰.

- محمدابراهیمی، زینب و شبنم مجیدی (۱۳۹۸)، بازشناسی فعل‌های دستوری در زبان فارسی و آموزش آن‌ها به غیرفارسی‌زبانان، دوفصلنامه مطالعات زبانی و بلاغی، سال ۱۰، شماره ۱۹، صص ۲۹۳-۳۲۲.

- نائل خانلری، پرویز (۱۳۶۵)، تاریخ زبان فارسی، جلد دوم، تهران: نشر نو.

- \_\_\_\_\_ (۱۳۷۷)، دستور زبان فارسی، تهران: توس.

- نجفی، عیسی و سیدمحمد آرتا (۱۳۹۰)، بررسی تحوّل کارکردهای حرف «را» در ادوار نثر فارسی، سبک‌شناسی نظم و نثر، شماره ۱۲، صص ۲۲۹-۲۴۷.

- نقی‌زاده، محمود و همکاران (۱۳۹۰)، بررسی مفهوم ذهنیت در افعال وجهی در زبان فارسی، پژوهش‌های زبان‌شناسی، شماره ۴، صص ۱-۲۰.

- واحدی‌لنگرودی، محمدمهدی و آرزو نجفیان (۱۳۸۲)، دسته‌بندی ساخت‌های غیرشخصی

در زبان فارسی، رشد آموزش زبان و ادب فارسی، شماره ۶۷، صص ۱۸-۲۴.

-Bybee, J. L., Perkins, R. Pagliuca, W. (1994), *The Evolution of Grammar: Tense, Aspect and Modality in the Languages of the World*, Chicago: The University of Chicago.

-Darzi, A. and S. Kwak (2015), *Syntax and semantics of subjunctive clauses in Persian*, *Lingua*, 153, 1-13.

- Givon, T. (2001), **Syntax**, Amsterdam: John Benjamins.
- Heine, B. (1995), **Agent- oriented vs. epistemic modality: some observations on German modals**. In *Modality in Grammar and Discourse*. J. L. Bybee and S. Fleischman, (eds.), 15-53. Amsterdam: John Benjamin.
- Karimi, S. (2005), **A minimalist Approach to Scrambling**, New York: Mouton de Gruyter.
- Palmer, F. R. (1974), **The English Verb**, London: Longman.
- Palmer, F. R. (1986), **Mood and Modality**, Cambridge: Cambridge University.
- Portner, Paul (2009), **Modality**, Oxford: Oxford University.
- Portner, Paul (2018), **Mood**, Oxford: Oxford University.
- Taleghani, Azita H. (2008), **Modality, Aspect and Negation in Persian**, Amsterdam: John Benjamins.
- Trask, R. L. (1996), **a Dictionary of Grammatical Terms in Linguistics**, London: Routledge.
- Traugott, E. C. (1989). **On the rise of epistemic meanings in English: an example of subjectification in semantic change**. *Language* 65, 31-55.